Kh\_Osul\_SMJShobeiri\_981009

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

اصول: ۹ دی ۹۸

مبحث لا ضرر

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد قاعدة اصالة الزیادة عند دوران امر بین زیاده و نقیصه بود. بعضی از بزرگان مثل مرحوم شیخ الشریعة اشاره فرمودند که در جایی که دو تا نقل وجود دارد، در یک نقل یک زیاده‌ای وجود دارد، در یک نقل نقیصه وجود دارد، ما باید بگوییم در اصل آن زیاده بوده و برای راوی نقیصه غفلتی رخ داده. یا اشتباهی رخ داده. و این مطلب را به عنوان یک اصل اجماعی و مسلّم تلقی کردند. آقای سیستانی می‌فرمایند که نه این از کلمات آقایان استفاده می‌شود که این مطلب اجماعی نیست. هم از کلمات خاصه و هم از کلمات عامه.

از کلمات خاصه اشاره به عبارتی از مرحوم نایینی می‌کنند که مرحوم نایینی فرمودند که در جایی که راوی زیاده یک نفر باشد و راوی نقیصه متعدد باشد ما حکم نمی‌کنیم که زیاده اصیل هست و نقیصه محرّف اشتباه. این ازش استفاده می‌شود که ایشان مدار را بر محاسبة احتمالات و مقارنة احتمالات هر طرف با دیگری می‌دانند. اما از عامه به عبارتی از ریلهیق ۳:۱۵ اشاره می‌کنند در نصب الرایه اشاره می‌کنند در بحث زیادة الثقه. ما در جلسة قبل و همچنین در اوّل بحث لاضرر اشاره کردیم که بحث زیادة الثقة و بحث دوران امر بین زیاده و نقیصه با وجود جهات مشترکی که بین این دو بحث وجود دارد، دو بحث مختلف هستند و یک جا نیستند. آنجا عرض می‌کردیم که در تفسیر زیادة الثقة از کلمات قوم دو نکته استفاده می‌شود. یکی اینکه مفروض کلامشان در زیادة الثقة در کلمات قدمایشان، جایی هست که راوی زیاده یک نفر باشد. راوی نقیصه متعدد باشد. یعنی دقیقاً همین صورتی که مرحوم نایینی می‌فرمایند که دوران امر بین زیاده و نقیصه جاری نیست. دقیقاً همین صورت را قدما مثل خطیب بغدادی در کفایه مفروض گرفته و در مورد زیادة الثقة در این مورد حکم کرده به زیادة الثقة.

نکتة دوم اینکه از کلماتشان و استدلالاتشان برمی‌آید علت اینکه زیادة الثقة معتبر است نکتة اصلی‌اش این هست که کأنّ راوی نقیصه شهادت به عدم وجود زیاده نمی‌دهد. صرفاً به مقداری که خودش نقل کرده شهادت می‌دهد. نسبت به بیشتر از آن ساکت است. از باب عدم الشهادة است نه از باب شهادت العدم است. راوی زیاده شهادت به وجود زیاده می‌دهد و راوی نقیصه شهادت به وجود نقیصه نمی‌دهد. بلکه صرفاً عدم الشهادة هست. شهادت به عدم وجود زیاده نمی‌دهد. می‌گوید آن نسبت به زیاده سکوت دارد. شهادت بر یک شیءای از طرف یک نفر با عدم شهادت از طرف شخص دیگر که تعارض ندارد. این نکته‌ای هست که در آن بحث استفاده می‌شود.

ولی در بحث دوران امر بین زیاده و نقیصه فرض این است که هم راوی زیاده می‌خواهد شهادت بدهد، هم راوی نقیصه. و راوی زیاده و نقیصه با وجودی که هر دو شهادت می‌دهند، ولی روی جهاتی می‌خواهیم بگوییم شهادت راوی نقیصه قبول نمی‌شود و شهادت راوی زیاده پذیرفته می‌شود. مثلاً فرض کنید اماریت شهادت زیاده را اقوی می‌دانیم.

و اختلافی که در بحث زیادة الثقة هست اختلاف این است که آیا واقعاً راوی نقیصه صرفاً عدم الشهادة است؟ یا آن هم شهادت به عدم زیاده می‌دهد. یعنی بحث، بحث صغروی است. در مورد اینکه آیا کسی که آن زیاده را نقل نکرده شهادت به عدم وجود زیاده در حادثه‌ای که از او دارد خبر می‌دهد می‌دهد یا صرفاً عدم الشهادة است تا معارضه نکند. این عبارتی هست که از کلمات آقایان استفاده می‌شود. البته یک تحلیل دیگری در کلمات، شفاهاً از حاج آقا این بحث را شنیدم، شفاهاً یک تحلیلی ارائه می‌دهند که تحلیل جالبی است ولو اینکه بحث‌های علمای روی این تحلیل نیست. بحث‌هایی که در کلمات عامه و اینها این نیست، ولی این تحلیل، تحلیل جالبی است می‌تواند مطرح باشد در بعضی از این بحث‌ها.

حاج آقا می‌فرمودند گاهی اوقات راوی زیاده و راوی نقیصه هر دوشان شهادت می‌دهند. ولی ظاهر کلماتشان شهادت است. ظاهر کلام راوی زیاده شهادت به وجود زیاده است، ظاهر کلام راوی نقیصه هم شهادت به عدم است. ولی عرف به قرینة شهادت اثباتی نسبت به آن شهادت نفی‌ای از ظهور کلامش در شهادت به عدم رفعیت می‌کند، می‌گوید نه شهادت به عدم نمی‌دهد، عدم الشهادة است. فرض کنید شما دو نفر هستند دارد از یک سخنرانی گزارش تهیه می‌کنند. یکی‌شان ۱۰ صفحه گزارش تهیه کرده، یکی‌شان ۱۲ صفحه. اوّل که آن ۱۰ صفحه را ببینیم، تصورمان این می‌شود که تقریباً باید همة سخنرانی را نقل کرده باشد. یک موقع یک نفری یک صفحه نقل کرده، می‌دانیم در مقام اختصار بوده. نه ده صفحه که نقل کرده می‌فهمیم که در مقام تمام. ظاهرش این است که می‌خواهد سخنرانی را بتمامه نقل کند. ولی در مقابل آن نقل ۱۲ صفحه‌ای می‌فهمیم که این ولو در مقام اختصار تام نبوده، ولی فی الجمله اختصار را هم مد نظر داشته. نمی‌خواسته کامل کامل هم نقل کند. حالا نکاتی که خیلی مهم نیست را می‌خواسته حذف کند. ولی نکاتی که ممکن است محتمل باشد دخالتی در بحث‌ها داشته باشد آن نکات را می‌آورده. مثل کسانی که درس یک استادی را در، الآن هم مرسوم هست که یک خلاصه‌برداری می‌کنند می‌گذارند بعضی وقت‌ها خلاصه فقط تکرارها را حذف می‌کنند. اصل کل درس را منعکس می‌کنند ولی یک مقدار کمی یک جایی که هیچ تفاوت آنچنانی ندارد آنها را حذف می‌کنند. این ممکن است در نگاه اوّل تصور بشود که آن کسی که گزارش یک مقداری کمتر ذکر کرده اگر گزارش زیادتر نبود می‌گفتیم متن کامل آن سخنرانی را دارد می‌آورد. ولی به قرینة آن متن کامل‌تر می‌فهمیم که این هم فی الجمله در مقام تلخیص بوده، شهادت به عدم نمی‌دهد. بنابراین یک نوع جمع عرفی بین این دو تا کلمات ممکن است قائل بشویم.

این چکیدة بحث‌هایی که قبلاً مطرح می‌کردیم.

اینجا یک نکته‌ای وجود دارد. آن نکته این است که اگر صورت مسئله‌ای که علما بحث را در آن مطرح کردند این صورت هست که در بحث زیادة الثقة که جایی که راوی زیاده واحد باشد، راوی نقیصه متعدد باشد. آن بحث صغروی در اینجا چه نقشی دارد؟ آیا مگر بین آن جایی که راوی نقیصه متعدد باشد یا واحد باشد تفاوتی هست در شهادت. اگر راوی‌ها متعدد باشد مثلاً شهادة العدم می‌شود؟ واحد باشد راوی نقیصه عدم الشهادة می‌شود؟ یعنی آن کسانی که زیادة الثقة را نپذیرفتند کأنّ آنها در جایی که راوی زیاده یکی باشد، راوی نقیصه هم یکی باشد زیاده را می‌پذیرند. ولی وقتی راوی نقیصه متعدد شد، آنجا هست که تردید دارند یا حکم می‌کنند که نمی‌توانیم آن زیاده را بپذیریم. چه فرقی دارد بین جایی که راوی نقیصه یک نفر باشد، یا راوی نقیصه متعدد باشد. آیا متعدد شدن راوی نقیصه سبب تغییر وضعیت شهادت می‌دهد؟ اگر واحد باشد عدم الشهادة است، متعدد باشد شهادة العدم می‌شود که با شهادت راوی زیاده تعارض پیدا کند؟ سؤال این هست.

تحلیلی که حاج آقا ارائه می‌دادند تحلیل مبنای قوم نبود، خودشان ذاتاً آن تحلیل را ارائه می‌دادند. آن تحلیل حاج آقا هم همین هست که آیا اگر راوی نقیصه متعدد شد این باعث می‌شود جمع عرفی ایجاد بشود؟ اینکه برعکس است. یعنی ما می‌خواهیم به قرینة زیاده و شهادت اثباتی زیاده آن شهادتی که در طرف نقیصه هست به عدم الشهادة حملش کنیم. اگر فرض هست که ذاتاً ظهور دارد در شهادة العدم. چند نفر شهادة العدم دادند. شهادة العدم که چند نفر دادند حالا چون راوی یک نفر آمده این شهادت می‌دهد به زیاده؟ این باعث می‌شود همة آن شهادت‌های عدم را ما حکم کنیم که از باب عدم الشهادة است؟ خلاصه این تعدد راوی نقیصه در این بحث چه دخالتی دارد که بحث را در آن صورت مطرح کردند.

شاگرد: گیرشان چی شد؟

استاد: بحث سر این است که این آقایان می‌گویند صورت مسئله را اینجور قرار دادند. می‌گویند اگر راوی زیاده یک نفر باشد، راوی نقیصه متعدد باشد، آیا شهادت راوی زیاده معتبر هست یا نیست؟

کأنّ اگر راوی نقیصه یک نفر باشد و راوی زیاده هم یک نفر باشد بحثی نیست که شهادت زیاده را می‌پذیریم. در خصوص جایی که راوی نقیصه متعدد باشد می‌خواهند بگویند که این اضافه پذیرفته می‌شود. بحث این است که چه خصوصیتی دارد تعدد. اما بیان حاج آقا این بود که به قرینة شهادت اثباتی که راوی زیاده می‌دهد، شهادت نفی‌ای را ما حمل بر عدم شهادت می‌کنیم. اگر یک نفر باشد حمل بر شهادتش راحت است. اگر متعدد باشد اصلاً چه وجهی دارد که ما آن را حمل کنیم. حاج آقا می‌خواهند بگویند که در این صورت ادعای اجماع شده آن آقایان نوعاً قائل به زیاده هستند.

حاج آقا کلام قوم را تفسیر نمی‌کردند. می‌گفتند یک همچین تحلیلی می‌توانیم در این موارد ارائه بدهیم.

شاگرد: مورد نقضی که آقای سیستانی نقل کرده آقای نایینی و اینها را مثال زده با این بتوانیم یک جوری حلش کنیم؟

استاد: نه بحث سر این کلام مرحوم نایینی را کار ندارم. بحث سر این است که قوم یعنی سنی‌ها که بحث زیادة الثقه را در جایی تطبیق کردند که راوی زیاده واحد باشد، راوی نقیصه متعدد باشد، متعدد بودن راوی نقیصه در این چه نقشی دارد؟ چرا این صورت مسئله را این صورت قرار دادند؟

شاگرد: آقای سیستانی بردند روی بحث تراکم احتمالات.

استاد: نه، بحث آقای سیستانی را بگذارید کنار. بحث سر اینکه قومی که اینجا مطرح کردند، این قوم برای چی مطرح کردند؟ چون آن چیزی که از کلماتشان استفاده می‌شود که بحث زیادة الثقة و تفاوتش این هست، تفاوت راوی زیاده و راوی نقیصه در این هست که راوی زیاده شهادت اثباتی می‌دهد، راوی نقیصه شهادت اثباتی نمی‌دهد، شهادت سلبی هم نمی‌دهد. عدم الشهادة است، نه شهادت به عدم است. بحث سر این است که در این بحث که راوی نقیصه شهادت به عدم نمی‌دهد و عدم الشهادة است، اگر متعدد شد یک دفعه ممکن است شهادتش از عدم الشهادة به شهادة العدم تبدیل بشود؟ چی است؟ چه نکته‌ای دارد که بحث را اختصاص دادند به صورتی که تعدد داشته باشد.

زیادة الثقه را می‌گویم. در بحث زیادة الثقه است. در بحث زیادة الثقه که عامه صورت مسئله را این مسئله قرار دادند چه نکته‌ای در تعدد راوی نقیصه هست که احتمال دارد به خاطر این تعدد روات نقیصه شهادت راوی زیاده پذیرفته نشود؟ و منهنا اظهر که اگر آن بحثی که. ابتداءً ممکن است تصور بکنیم که این یک فرد خفی‌ای این صورتی که علمای عامه مطرح کردند، فردی خفی است. یعنی اختصاص ندارد بحثشان در جایی که راوی نقیصه متعدد باشد. می‌خواهند بگویند حتی در جایی که راوی نقیصه هم متعدد باشد باز شهادت راوی زیاده پذیرفته می‌شود. بحث این است این حتی که شما می‌گویید مگر خصوصیت دارد؟ اگر بحث این هست که شهادت راوی زیاده معارض نیست با شهادت راوی نقیصه. چون راوی نقیصه شهادة العدم نمی‌دهد. عدم الشهادة است. حالا اگر راوی نقیصه اگر متعدد شدند این عدم الشهادة تبدیل می‌شود، می‌شود شهادة العدم؟ یعنی یا احتمالش می‌رود که آن عدم الشهادة تبدیل به شهادة العدم بشود تا این بحث را به او اختصاص بدهید؟ فرد خفی در جایی هست که خصوصیتی آن فرد داشته باشد که احتمال داشته باشد آن حکمی که در سایر افراد هست در مورد آن فرد خفی وجود نداشته باشد.

شاگرد: قوم هم همین را گفتند؟

استاد: بله.

شاگرد: اگر قاطع باشیم که عدم الشهادة، فرمایش شما درست است.

استاد: صبر کنید

اینجا روی همین جهت سابق یک احتمال دیگری را مطرح می‌کردم که با بعضی از کلمات قوم هم سازگار بود. آن این بود که قوم اختلافشان در این نیست که آیا شهادت راوی نقیصه از سنخ عدم الشهادة است یا شهادة العدم است. نه، عدم الشهادة است. ولی گاهی اوقات با وجودی که راوی نقیصه شهادت نمی‌دهد یک امارة عقلایی بر عدم وجود دارد. اماره‌ای که راوی نقیصه اخبار به آن نمی‌دهد. می‌گفتم ببینید اگر یک نفر بگوید که ما امروز فلان عالم را در حرم زیارت کردم. ما از کلامش می‌فهمیم که این عالم عبا و قبا داشته. آیا متکلم در مقام بیان این هست که این عالم عبا و قبا تنش بوده، عمامه سرش بوده؟ نه در این مقام نیست. ولی بحث این است که اگر وضعیت آن عالم یک وضعیت متفاوت با وضعیت متعارفش باشد، در مقام بیان بر می‌آمد. و چون این وضعیت غیر متعارف را گزارش نکرده می‌فهمیم که این وضعیت نامتعارف را نداشته. نه اینکه این می‌خواهد اخبار بدهد. این اخبار نمی‌خواهد بدهد. ولی اگر وضعیتی دیگری بود اخبار می‌داد. الآن عدم الإخبار است. ولی همین عدم الإخبار کاشف از عدم وجود وضعیت غیر متعارفه است.

شاگرد: بالأخره شهادت سلبی دارد یا ندارد؟

استاد: شهادت سلبی ندارد. ولی امارة عقلاییه بر سلب وجود دارد. دو بحث است. شهادت از باب اخبار است. اخبار فرع توجه است. من چون وضعیت عادی است توجه ندارم که این عمامه سرش است. در مقام بیان این جهات نیستم. اگر هم توجه داشته باشم به دلیل عادی بودن نمی‌خواهم توضیح واضحات بدهم. یک نوع توضیح واضحات است. ولی ما می‌گوییم این واضحات اگر واقعیت نداشته باشد ولی به یک وضعیت غیر متعارفی بود حتماً شهادت می‌داد. بنابراین خود همین کاشف از این است که وضعیت به همان وضع متعارف است. یعنی شهادت بر عدم وجود وضع استثنایی. این را در بحث اطلاق مقامی یکی از تحلیل‌های اطلاق مقامی این شکلی عرض می‌کردم. در بعضی مواردی که به عنوان اطلاق مقامی ذکر می‌شده تحلیلش این هست. ما می‌گفتیم ممکن است اینجوری بگوییم. بگوییم که، آن راوی زیاده شهادت به وجود زیاده می‌دهد. راوی نقیصه شما بگویید یک نفرشان. می‌گوییم اگر آن زیاده وجود داشت، آن زیاده را نقل می‌کردند. اینکه بخواهیم بگوییم همة کسانی که نقیصه را نقل کردند نسبت به زیاده بی‌تفاوت بودند، و هیچ‌گونه توجهی به نقل زیاده نداشتند، آن بعید است. بنابراین ما اینکه می‌بینیم این همه افراد متعدد هیچکدامشان انگیزه‌شان برای نقل زیاده تعلق نگرفته، داعی بر نقل زیاده نداشتند کشف می‌شود زیاده نبوده. به‌طوری که اگر زیاده می‌بود علی القاعده انگیزة بعضی از این افراد لا اقل به نقل زیاده تعلّق می‌گرفت. اینجا تعدد دخالت دارد. یک موقعی یک نفر زیاده را نقل کرده، یک نفر نقیصه را نقل کرده. می‌گوییم آن راوی نقیصه فقط می‌خواسته آن قسمتی را که نقل کرده، نقل کند. اراده‌اش به نقل زیاده تعلّق نگرفته. بنابراین شهادت سلبیه نمی‌دهد، عدم الشهادة است. ولی بحث این است که یک راوی اراده‌اش تعلّق نگرفته به آن. اگر واقعاً زیاده وجود داشته، یک نفر بنایش این بوده که این تکه را نقل کند. نفر دوم هم بنایش این بوده این چیز کند. اینکه بخواهیم همه فقط اراده‌شان تعلّق گرفته این تکه را نقل کنند، بیشتر از این را نقل نکنند. این خیلی مستبعد است. یک امارة عقلاییه وجود دارد که هر مقدار تعداد راویان نقیصه بیشتر باشد، این اماریت قوت بیشتری دارد. امارة عقلایی وجود دارد که اگر واقعاً زیاده بود لا اقل بعضی از راویان نقیصه اراده‌شان به نقل زیاده تعلّق می‌گرفت. پس حالا که نقل زیاده نکردند کشف می‌شود که اصلاً نبوده. نه اینکه بوده و هیچ یکی از راویان نقیصه اراده به نقل زیاده نداشته‌اند و داعی برای آنها در نقل زیاده حاصل نشده است. اینجوری می‌خواستم توجیه کنم که در واقع یک مقداری متفاوت می‌شود با آن چیزی که از کلمات قوم استفاده می‌شود که دعوا، صرفاً دعوای صغروی است. در واقع اختلاف سر این است، آیا مجرّد جایی که راویان نقیصه متعدد است، یک امارة عقلایی شمرده می‌شود که در مقابل شهادت صریح راوی زیاده به وجود زیاده مقاومت کند؟ آنهایی که می‌گویند زیادة الثقة مقبولة می‌خواهند بگویند آن شهادت، شهادت زیاده خیلی محکم است. آن نقیصه، یا اصلاً اماره وجود ندارد. یا اگر هم اماره وجود دارد، امارة ضعیفی است. این اماره‌ای که در ناحیة نقیصه وجود دارد در حدی نیست که بتواند با امارة صریحة شهادت صریح راوی زیاده مقاومت کند. این تحلیلی بود که ما می‌خواستیم در پاسخ این اشکال طرح کنیم.

شاگرد: شما نکته‌ای هم که از حاج آقا طرح کردید برای پاسخ به همین اشکال طرح کردید یا نه؟

استاد: آن اصلاً این اشکال را جواب نمی‌دهد، آن برعکس است. آن اصلاً دقیقاً برعکس است. بعد توضیح می‌دهم.

شاگرد: بیان شما که دربارة احتمال شرط فرمودید که اگر بود حتماً متعرض می‌شدند آن نکته‌ای که محل بحث است، نکتة قابل توجه به اندازة کافی عجیبی باشد در همان موردی که یک نفر زیاده باشد یک نفر نقیصه هم باشد قبول می‌کنید؟

استاد: نه میزان عجیب بودنش فرق دارد. هر مقدار عجیب بودنش زیادتر باشد، ببینید شما فرض کنید که من مثالی که زدم بی عمامه و عبا بود. ولی فرض کنید عبایش، عبای مشکی نبود، عبای خاکستری بود. آن عالم خیلی افراد ممکن است ندانند که معمولاً عبای مشکی تنش می‌کنند. عبای خاکستری تنش کرده ممکن است جلب توجه نکند. چون افراد کمی هستند که غریب بودن این مورد را می‌دانند. ولی اگر دیدیم ده نفر هیچکدامشان تذکر ندادند که این عبایش را امروز عبای خاکستری تنش کرده بود. در حالی آن همیشه عبایش سیاه است. بگوییم هیچ یک از این ده نفر از عادت آن در عبای سیاه تن کردن توجه ندارند. یا اصلاً برایشان مهم نیست که این حالت خاصی امروز دارد بر خلاف معمول که عبایش سیاه است. بحث سر این است که هر مقدار آن حالت درجة غرابتش بیشتر باشد احتمال التفات به او بالاتر می‌رود. بحث سر این است که تعدد در غرابتی که خیلی کم هم باشد اثرگذار است. در غرابتی که خیلی آشکار نیست.

شاگرد: چون خیلی آشکار بشود دیگر به شهادت سلبی می‌رسد.

استاد: بله. شهادت سلبی نمی‌شود. همان بیانی که عرض کردم. مقام بیان نمی‌رسد. امارة عقلایی شکل می‌گیرد نه شهادت سلبی.

این تصویری بود که قبلاً عرض می‌کردم. ولی من می‌خواهم این نکته را عرض بکنم که ممکن است ما بگوییم که شاید آن آقایانی که قائل هستند که شهادت راوی نقیصه قولش با راوی زیاده تعارض می‌کند این را بگویند، بگویند که راوی نقیصه ذاتاً از باب عدم الشهادة است. چون برای ما ثابت نیست که در مقام بیان تمام الفاظی را که در آن کلام بوده برآمده. احتمال دارد در مقام اختصار باشد، همین احتمالی که در مقام اختصار باشد باعث می‌شود که ظهور راوی نقیصه در اینکه در مقام بیان تمام عبارت‌های مذکور باشد نیست. همین ظهور که نداشته باشد شهادت به عدم تلقی نمی‌شود.

ولی بحث این است اینکه همة افراد در مقام اختصار باشند. هیچ کس نخواهد عبارت کامل را نقل کند، این خودش مستبعد است. هر مقدار راویان نقیصه بیشتر باشد احتمال اینکه بعضی از این راویان نقیصه لااقل در مقام بیان تمام عبارت باشند بالاتر بوده. در نتیجه ما این احتمال می‌دهیم یعنی آن کسی که در صورت تعدّد راوی نقیصه می‌گوید قول راویان نقیصه با قول راوی زیاده تعارض می‌کند می‌گوید تعدد راویان نقیصه منشاء می‌شود که شهادت عدم فی الجمله ایجاد شود. پس بنابراین بحث می‌شود بحث صغروی. نه آن تحلیلی که من عرض می‌کردم. یعنی علم اجمالی پیدا می‌کنیم که بعضی از اینها لا اقل شهادة العدم می‌دهند. علم اجمالی پیدا می‌کنیم که لا اقل بعضی از راویان نقیصه شهادت العدم بدهند و آن راوی نقیصه‌ای که شهادة العدم می‌دهد که به نحو اجمالی ما از او باخبر می‌شویم او قولش با راوی زیاده تعارض می‌کند. آنهایی که نمی‌خواهند زیادة الثقة را بپذیرند قائل به یک شهادت عدم اجمالی می‌خواهند بشوند. ممکن است حرفشان این است و تفاوت بین جایی که راوی نقیصه متعدد باشد و راوی نقیصه واحد باشد این است. در جایی که واحد باشد ما نمی‌توانیم اثبات کنیم که حتماً شهادة العدم می‌دهد. چون ممکن است در مقام اختصار باشد. نخواسته همة حرف‌های او را نقل کند. ولی بحث یک نفر در مقام اختصار، دو نفر در مقام اختصار، دیگر همه که اینجور نیست.

در یک جلسه نشسته بودیم گوینده‌اش را اسم نمی‌برم. یک آقایی شروع کرد صحبت کردن، اوّلش خوشمزه بود گفت من شهوت کلام دارم. عذرخواهی کرد طولانی حرف می‌زنم، شروع کردن صحبت کردن. نفر بعدی که نوبت به او رسید که صحبت کند گفت من شهوت کلام ندارم حرفی هم برای گفتن ندارم، خداحافظ من حرف نمی‌زنم. حالا بحث سر این است که بعضی افراد شهوت کلام نداشته باشند.

شاگرد:

استاد: نه من نبودم. من به مقدار کافی شهوت کلام دارم.

شاگرد: می‌گویند یک نفر هست اهل سکوت است، اهل اختصارگویی است، دو نفر اهل اختصارگویی است. بعضی افراد هستند که مقیدند یک کلمات را به‌طور کامل نقل کنند. آنها بحثشان این است آیا تعدد راویان نقیصه منشاء می‌شود که ما بگوییم لااقل بعضی از این راویان نقیصه شهادت العدم می‌دهند یا نه باعث نمی‌شود یک شهادة العدم اجمالی ایجاد شود. آنها که می‌گویند زیادة الثقة مقبول است که معمولاً هم همین هست، می‌گویند تعدد هم بیاورد یک همچین شهادة العدمی ایجاد نمی‌شود. نه، مجرد تعدد این مطلب را ایجاد.

بله خیلی خیلی زیاد باشد که اطمینان‌بخش باشد نه، حرف دیگر است. فوقش این است که ما ظن حاصل کنیم که چه بسا بعضی از اینها در مقام بیان باشند. مجرد ظن به اینکه شاید به احتمال زیاد بعضی از اینها در مقام عدم هستند، اثبات شهادة العدم نمی‌کنند. ما باید شهادة العدم برایمان اثبات بشود، ولو شهادة العلم فی الجمله به نحو علم اجمالی. به نحو ظن کافی نیست.

آنهایی که می‌خواهند بگویند که نه زیادة الثقة مقبوله نیست که افراد کمی هم هستند، آنها می‌گویند نه این شهادة العدم ایجاد می‌شود. پس بنابراین از باب باز هم همان بحثی که از کلمات قوم استفاده می‌شود که اختلاف، اختلاف صغروی است که آیا شهادة العدم وجود دارد یا شهادة العدم وجود ندارد. اختلاف، اختلاف صغروی است.

این تحلیل‌هایی که تحلیل می‌کنم به این وضوح در کلمات آقایان نیست. این وضوح را ما برداشتمان از کلمات آقایان این برداشت هست. این است که آیا اینها از باب شهادت العدم اجمالی می‌گویند یا از باب امارة عقلایی اجمالی می‌گویند هر دوشان در کلماتشان چه بسا محتمل باشد که مرادشان این باشد. این تحلیلی که من عرض می‌کردم آن تحلیل هم در کلمات قوم چه بسا بتوانیم احتمالش را مطرح کنیم. ولو از بعضی از کلماتشان استفادة می‌شود که از باب عدم الشهادة. خطیب بغدادی این را تصریح می‌کند. می‌گوید چرا شهادت زیادة الثقة مقبول است؟ می‌گوید راوی زیاده شهادت می‌دهد، راوی نقیصه شهادت نمی‌دهد. این مطلب را تصریح دارد. اصلاً استدلالش این است. می‌گوید این شهادت می‌دهد، آنها شهادت نمی‌دهند. شهادت ایجابی با عدم الشهادة که منافات ندارد. این تصریح دارد. ولی اینکه همة حرف‌هایشان مثل هم باشد، همة دیدگاه‌هایشان مثل هم باشد معلوم نیست. ممکن است لا اقل بعضی‌هایشان تحلیلشان همان تحلیلی باشد که من عرض می‌کنم.

این تحلیل‌هایی که اینجا ارائه کردم، فرمایش حاج آقا را نمی‌شود به آن توجیه کرد. فرمایش حاج آقا با این تحلیل‌ها توجیه نمی‌شود و کلمات قوم با تفصیل حاج آقا تفسیر نمی‌شود ولی خودش فی نفسه یک تفسیر جالبی است. ولو کلمات قوم به آن مربوط نباشند.

وصلّی الله علی سیدنا ونبینا محمّد وآل محمد

[پایان]